

حاکمیت مردم یا حاکمیت قانون؟

محمد رضا شالگونوی

سه سال پیش وقتی محمد خاتمی با شعار «حاکمیت قانون» به ریاست جمهوری انتخاب شد، این شعار مضمونی انتقادی و اعتراضی داشت، اعتراض علیه رهبران و قدرت‌مندان جمهوری اسلامی که خود را مقید به حتی قوانین مصوب خودشان نیز نمی‌دیدند. اما تجربه سه سال گذشته نشان می‌دهد که هرچه تأکید اصلاح‌طلبان بر این شعار بیشتر شده، قانون‌شکنی قدرت‌مندان رژیم با صراحت و وقاحت بیشتری ادامه یافته است، تاجائی که اکنون با فاطمیت می‌توان گفت که - اگر عوامل دیگر را ثابت فرض کنیم - تأکید بر شعار «حاکمیت قانون» در جمهوری اسلامی، قانون‌شکنی را کاهش نمی‌دهد، بلکه آن را علنی‌تر و گستاخانه‌تر می‌سازد. در واقع، لجاجت و صراحتی که قدرت‌مندان رژیم در سه سال گذشته در قانون‌شکنی داشته‌اند، در تمام دوران موجودیت جمهوری اسلامی بی‌سابقه بوده است. تردیدی نیست که در گذشته، جمهوری اسلامی چنان کشتارها و جنایت‌های گسترده‌ای داشته است که جنایات سال‌های اخیر در مقایسه با آن‌ها چیزی بحساب نمی‌آیند. اما تأکیدی که قدرت‌مندان رژیم در این سه سال گذشته بر عدم تقید به قوانین خودشان داشته‌اند، در گذشته کمتر به چشم می‌خورد. مثلاً ماجرای قتل‌های رنجبیره‌ای را در نظر بگیرید: در این ماجرا کسانی را بقتل رساندند که حتی دادگاه‌های به حد کافی بی‌حساب و کتاب رژیم نیز حکمی علیه آن‌ها صادر نکرده بودند، و به نحوی به قتل رساندند که برای توده وسیع مردم تردیدی نماند که در جمهوری اسلامی مخالفان و منتقدان رژیم نمی‌توانند از حتی برخوردار باشند، و حتی هنگامی که در نتیجه برانگیختگی وسیع مردم و شکاف میان حکومت‌گران، عده‌ای از عاملان دست‌هشتم جنایت دستگیر شدند، بخشی از آمران و سازمان‌دهندگان اصلی جنایت با گستاخی بیشتری به میدان آمدند و از ضرورت قتل بی‌مهاکمه مخالفان و منتقدان بعنوان یک اصل غیرقابل بحث الهی علناً دفاع کردند. و هنوز هم که هنوز است، کل اردوی اصلاح‌طلبان نتوانسته است افرادی مانند مصباح‌یزدی و روح‌اله حسینیان را از خر شیطان پائین بیاورد که برای کشتن مخالفان، لاقول حکم رسمی لازم است! و هنوز هم که هنوز است، امثال مصباح‌یزدی‌ها، پی‌گیر و علنی، دارند تبلیغ می‌کنند که هر مسلمانی به مصالح دید خود، می‌تواند هر نامسلمانی را بکشد و از مجازات معاف باشد، و منتقدان حتی مسلمان مصباح‌یزدی‌ها، به اتهام مخالفت با

بقیه در صفحه ۲

عقب‌نشینی رفسنجانی و آن‌ها که مردم را می‌ترسانند!

سارا محمود

ثانیاً- در این ماجرا بن بست اقدامات قانونی بطور خیره‌کننده‌ای به نمایش درآمد. تا آن‌جا که صحبت حرکت و مقاومت در چهارچوب قانون اساسی بود، جناح حاکم آن قدر گستاخی - و در واقع آن قدر اختیارات - داشت که به قول مردم به آغاسی نمره بیست بدهد تا شاگرد اول بشود. همان‌طور که رجایی، نماینده‌ای که با معجزات شورای نگهبان نامش از لیست «غیب» شد، در یک مصاحبه گفت، از نظر قانونی هیچ کاری نمی‌شد صورت گیرد، چون حکم شورای نگهبان، خود قانون برتر بود. در حقیقت جایی که قانون جمهوری اسلامی بن بست ایجاد کرد، اعتراضات دانشجویان و مردم راه را باز کرد، و بعلاوه نشان داد که این فشار مردم است که می‌تواند میدانی برای فعالیت قانون‌گرایان و اصلاح‌طلبان باز کند.

ثالثاً- انصراف رفسنجانی شکست در یک تاکتیک مشخص بود و سقوط وی از کرسی مجلس اسلامی پایان کار نیست. این عقب‌نشینی به آن‌ها تحمیل شد، اما آن‌ها به این عقب‌نشینی تسلیم شدند تا جنگ بزرگ علیه مردم را به پیش ببرند. در یک کلام، در آن جنگ بزرگ، آن‌ها به این راحتی تسلیم نخواهند شد. هرگز نباید فراموش کرد آن‌ها بر عراده سرکوب نشسته‌اند که قدرت تخریبی مهیبی دارد و قاعدتاً برای حفظ قدرت خود از تمامی این قدرت تخریبی استفاده خواهند کرد. آن‌ها هنوز از تهاجم مقدماتی خود - آن‌چه که کودتا خوانده شده است - هم عقب نشسته‌اند. مطبوعات هم چنان بسته و بازداشت‌شدگان هم چنان در زندانند.

بقیه در صفحه ۲

اعلام انصراف هاشمی رفسنجانی از نمایندگی مجلس اسلامی یک عقب‌نشینی آشکار بود. اما مهم است که شناخت روشنی از علل و اهداف این عقب‌نشینی داشته باشیم.

اولاً- تردیدی نیست که این عقب‌نشینی در مقابل فشار مردم و یک پیروزی برای مردم است. این ارزیابی تکرار یک شعار کلی نیست، برعکس در این ماجرا، مردم و فشار مردم در ابعاد سیاسی و اجتماعی مشخص، خود را نمایان کرد. فراموش نکنیم که انصراف بعد از یک درگیری فشرده و پرتنش که طی آن یک شبه کودتا نیز با موفقیت عملی گردید، و در لحظات آخر قبل از گشایش مجلس، صورت گرفت. یعنی انصراف، شکست تاکتیکی بود که جناح حاکم نزدیک یک سال پیش اتخاذ کرده بود تا وحدت حکومت، یعنی خودی‌ها را در برابر مردم، یعنی همه غیرخودی‌ها، حفظ کند. مردم نخست با رأی خود در انتخابات، این تاکتیک را از بنیان فلج کردند، سپس افکار عمومی چنان فضایی ایجاد کرد که خود این تاکتیک از طریق زیرضرب گرفتن رفسنجانی به وسیله ابراز نفرت عمومی از حاکمیت تبدیل شد، و سرانجام در اعتراضات دانشجویی، این نفرت به صورت شعارهای سیاسی تهدیدکننده، خود را به نمایش گذاشت. بعد از آن، دیگر حتی رفتن رفسنجانی به مجلس، چه رسد اشغال کرسی ریاست آن، چندان فرقی با ارسال چند تانک و اشغال نظامی مجلس نداشت. این تاکتیک با اقدامات سیاسی مشخص مردم درست به عکس خود تبدیل شده بود و این چیزی ست که رفسنجانی در بیانیة انصراف، با زبان ویژه حکومتیان به آن اعتراف کرده و آن را علت اصلی انصراف اعلام نموده است.

یهودستیزی جمهوری

اسلامی

در پس پرده‌ی

مهاکمه یهودیان در

شیراز

بابک مشتاق

در صفحه ۳

انفعال فعال

در صفحه ۴

گزارشات آکسیون‌های

ایرانیان خارج از کشور

علیه موج جدید

سرکوب در صفحه ۴

دنباله از صفحه ۱ حاکمیت مردم یا.....

خدا و پیغمبر قرآن، به دادگاه فراخوانده می‌شوند و روانه زندان می‌گردند و به سکوت واداشته می‌شوند.

این عناد و لجابت از کجا برمی‌خیزد؟ آیا تمامیت خواهان جمهوری اسلامی واقعاً فکر می‌کنند با پذیرش حاکمیت قانون و اجرای قانون اساسی جمهوری اسلامی، اصل ولایت فقیه به خطر می‌افتد؟ آن‌ها بخوبی می‌دانند که قانون اساسی چنان اختیاراتی به ولی فقیه داده است که مقابله قانونی با او عملاً از محالات است. نگرانی آن‌ها از این است که هر نوع پذیرش حق مردم در مقابل دستگاه ولایت، رژیم را - نه به لحاظ قانونی، بلکه به لحاظ سیاسی - در مقابل فشار مردم بی‌دفاع سازد. آن‌ها اشتباه نمی‌کنند، در شرایطی که مردم به مقابله با دستگاه ولایت برخاسته‌اند، خواه ناخواه مشروعیت قانون اساسی نیز بی‌معنا می‌گردد و سرنوشت رژیم به این سؤال کلیدی گریزناپذیر بستگی پیدا می‌کند که اگر مردم ولایت فقیه را نخواهند، پس چه باید کرد؟ تمامیت خواهان در مقابل این سؤال پاسخ سراسری ندارند. آن‌ها می‌گویند مردم حق ندارند در باره ولایت فقیه تصمیم بگیرند. زیرا ولایت فقیه یعنی اجرای قوانین الهی به وسیله کارشناسان این قوانین. و مردم موظف به اطاعت از قوانین الهی هستند و نه صاحب اختیار در پذیرش یا رد آن‌ها. لجابت علنی آن‌ها در بی‌اعتبار کردن شعار «حاکمیت قانون» دقیقاً از این جا برمی‌خیزد که می‌دانند مردم علیه ولایت فقیه، یعنی بنیاد قانون اساسی، برخاسته‌اند، و هر حقی که بدست بیاورند برای پیش برد این شورش بکار خواهند گرفت.

به این ترتیب تجربه سه سال گذشته و پیروزی‌ها و ناکامی‌های اصلاح طلبان حکومتی، شعار محوری آن‌ها یعنی شعار «حاکمیت قانون» را از دو سو زیر حمله قرار داده است. از یک سو، با شورش دائماً گسترش یابنده مردم علیه دستگاه ولایت، قانون اساسی جمهوری اسلامی به جای این که مشکل گشا باشد، خود به مشکل اصلی تبدیل شده است، و از سوی دیگر، اقتدارات نامحدود دستگاه ولایت، ناممکن بودن «حاکمیت قانون» را در این رژیم سیاسی نشان داده است. در چنین شرایطی که نه مردم قانون اساسی را قبول دارند و نه پاسداران دستگاه ولایت حاضرند به آن تن بدهند، تأکید بر «حاکمیت قانون» جز طفره رفتن از مسئله اساسی معنای دیگری ندارد و مسئله اساسی این است که منشاء حاکمیت در جمهوری اسلامی، حتی در سطح نظری، همیشه در هاله‌ای از ابهام‌ها و تناقض‌گویی‌ها پوشانده شده است. برخلاف ادعای اصلاح طلبان حکومتی، قانون اساسی جمهوری اسلامی در این باره به هیچ وجه صراحت ندارد، و در حالی که در اصل اول آن، مشروعیت جمهوری اسلامی به همه پرسی دهم و یازدهم فروردین ۱۳۵۸ نسبت داده می‌شود، در اصول دیگر، نه تنها از پذیرش صریح حق حاکمیت مردم اجتناب می‌شود، بلکه گاهی، عکس آن به صراحت اعلام می‌شود. مثلاً در اصل دوم، «حاکمیت و تشریح» مختص خدا قلم داد می‌شود و بطور ضمنی، حق قانون گذاری مردم نفی می‌شود. و در اصل صد و هفتاد و هفتم، اصل ولایت فقیه، غیرقابل تغییر اعلام می‌شود. این قانون، آشکارا سلطنتی‌تر از قانون اساسی دوره سلطنت است. در آن قانون اساسی،

دنباله از صفحه ۱ عقب نشینی رفسنجانی.....

اساساً این رژیم برخلاف دیکتاتورهای معمول که با قدرت سرنیزه یا به مدد دست‌های غیبی و ارشیه اجدادی به حکومت رسیده‌اند، گوش‌های تیزی برای شنیدن صدای پای انقلاب دارد. درحالی که پس از دوم خرداد بسیاری از اصلاح طلبان غیرحکومتی و حتی اپوزیسیون رادیکال و انقلابی ماهیت حرکت مردم در دوم خرداد را ندیدند و آن‌را توهم و یا حرکتی برای اصلاح حکومت مذهبی ارزیابی کردند، هر دو جناح اصلی حکومت و بویژه جناح حاکم با فراست فرارسیدن یک دوره برآمد انقلابی را درک کرده‌اند و با دقت به آن واکنش نشان می‌دهند. آن‌ها که خود قدرت خیره‌کننده مردم برخاسته را دیده‌اند و سوار بر آن، ناممکن منطقی، یعنی حکومت الهی در ایران را به یک ممکن تاریخی تبدیل کرده‌اند، از خیزش مردم در وحشتند و از تحریک مردم به خیزش حتی المقدر خودداری می‌کنند. اصلاح طلبانی که دائماً مردم را از جناح حاکم می‌ترسانند و با ترسانیدن مردم، آن‌ها را به آرامش فرامی‌خوانند، ترس حاکمیت از مردم را بکلی فراموش می‌کنند. وقتی دو نیرو با قدرت فراوان از دو طرف بسوی هم حرکت می‌کنند و به طرف تصادم می‌روند، اگر شما قدرت یک طرف را عظیم و قدرت طرف مقابل را هیچ جلوه دهید، در واقع این طرف را به تسلیم خوانده و آن طرف را در تهاجم گستاخ می‌کنید.

لااقل در سطح نظری، اعلام می‌شد که «سلطنت ودیعه‌ای است آسمانی که از طرف ملت ایران به اعلیحضرت پهلوی تفویض» می‌شود. اما در این جا، حاکمیت و قانون گذاری مختص خدا قلم داد می‌شود و مردم به «لزوم تسلیم در برابر امر او» فراخوانده می‌شوند. حقیقت این است که انقلاب ۵۷ نه فقط توانست حق حاکمیت مردم را تثبیت کند، بلکه ما را، حتی در سطح نظری به دروه استبدادهای مطلقه و بی‌حقی مردم در مقابل حکومت، عقب راند. در سه سال گذشته، مردم ایران تردیدی باقی نگذاشته‌اند که ولایت فقیه نمی‌خواهند و دستگاه ولایت تردیدی باقی نگذاشته است که خود را بر فراز همه قوانین می‌داند و اگر «مصلحت نظام»، یعنی مصلحت خودش، ایجاب کند، به هر کاری می‌تواند دست بزند. تصادفی نیست که اکنون در جمهوری اسلامی حتی نقل سخن رانی معروف خینی در بهشت زهرا، به خاطر اشاره‌اش به حق مردم در انتخاب نوع حکومت، عملاً «اقدام علیه امنیت کشور» تلقی می‌شود. در چنین شرایطی چسبیدن به این یا آن اصل قانون اساسی مشکلی را حل نمی‌کند، مشکل جمهوری اسلامی، مشکل قانون اساسی آن و حتی مشکل اصلاح طلبان آن، این است که حاضر نیستند اصل حاکمیت مردم را بی‌ابهام و بدون چون و چرا بپذیرند و این در حالی است که مردم ایران بر حق حاکمیت خود تأکید دارند و برای دست یافتن به آن در مقیاسی بی‌سابقه بسیج شده‌اند. این توده عظیم بسیج شده برای آزادی را دیگر نمی‌توان با شعار «حاکمیت قانون» به خط کرد. حق حاکمیت آن‌ها را باید برسمیت شناخت.

جناح حاکم در استراتژی خود برای حفظ قدرت انحصاری، با ترکیبی از زور و قانون - که هر دو را هم در اختیار دارد - حرکت می‌کند و نسبت ترکیب را متناسب با شرایط انتخاب می‌کند تا جلوی خیزش مردم را بگیرد. چرا باید مردم را از اتخاذ تاکتیک متقابل - یعنی ترکیبی از قدرت واقعی خود در خیابان و امکاناتی که شکاف رژیم برای آن‌ها فراهم کرده است - برحذر کرد؟ و بویژه چرا باید آن‌ها را از قدرت واقعی خودشان تخلیه کرد؟ و چرا باید این توهم را دامن زد که اگر مردم از قدرت واقعی خود و حرکت مستقل دست بردارند، ولایت فقیه هم از قدرت واقعی خود یعنی زور و سرکوب صرف نظر خواهد کرد، درحالی که قاعده تاریخ خلاف این را ثابت می‌کند و شرایط ویژه حاکمان اسلامی این قاعده را تشدید می‌کند؟

ماجرای انتصاب و و سپس انصراف رفسنجانی، اختلاف آراء در جناح حاکم را نیز به نمایش گذاشت. مدت‌هاست که همه می‌دانند در درون جناح حاکم بر سر تاکتیک برخورد با جناح اصلاح طلب و نیز میزان اعمال خفقان و سرکوب در کشور، اختلاف آراء وجود دارد. اما این اختلاف بیش از آن که نشانه پراکندگی آراء جناح حاکم باشد، اختلافی بر سر همان ترکیب متناسب زور و قانون در مقابله با مخالفان است. تجربه تاکتونی نشان داده است که بدون فشار مردم، سر اصلاح طلبان - حداقل آن دسته از آن‌ها که بر سر حرف خود می‌مانند - به آبی میان دندان‌های تمساح یزدی‌ها جویده خواهد شد.

اما آن‌ها که بر سر حرف خود نمی‌مانند، بر سر آن‌ها چه خواهد آمد؟ آقای بیژن حکمت یکی از اصلاح طلبان غیرحکومتی برون مرزی در مصاحبه‌ای گفته بود که تفاوت بین اصلاح طلبان و انقلابیون بر سر هدف نیست، چون هر دو جمهوری لائیک می‌خواهند، تفاوت بر سر استراتژی و راه و روش است. در این حرف حقیقتی است. آن‌که از انقلاب دفاع می‌کند، همیشه و همین حالا هم، نه فقط در روزهای انقلاب، از مردم و سازمان دادن ظرفیت شان برای اعمال قدرت سیاسی حرکت می‌کند و از تمامی امکانات اصلاحی - قانونی و غیرقانونی - در این جهت و نیز برای تضعیف ماشین سرکوب استفاده می‌نماید، اما آن‌که از اصلاحات دفاع می‌کند، از قدرت بالائی‌ها حرکت می‌کند و استفاده مردم از ظرفیت و قدرت خودشان را هم تا زمانی مجاز می‌داند که قدرت مطلوب و موردنظر در بالا را تحکیم کند. پس اگر قدرت مردم در تصادم ویران کننده با قدرت بالائی‌ها قرار بگیرد، همین اصل استراتژیک، اصلاح طلب را - اگر دچار دگردیسی نشود - مجبور می‌کند که از خط عبور کند و رودروی مردم بایستد. در جریان تهاجم رژیم به مطبوعات و تقلب در بازشماری آرای انتخابات تهران و ماجرای رفسنجانی، متأسفانه نشانه‌هایی از این تمایل به عبور از خط حتی در اصلاح طلبان غیرحکومتی نیز دیده شد. مجلسی که این روزها گشایش یافت، میدان دیگری ست برای امتحان، اما این داستان آینده است.

در پس پرده‌ی محاکمه یهودیان در شیراز

بابک مشتاق

ایران نه تنها کشوری چند ملیتی است بلکه به لحاظ باورهای مذهبی نیز از دیرباز محیط زندگی و مرادۀ ادیان گوناگون بوده است. در سلطنت پهلوی اگر چه به اقلیت‌های قومی ستم روا می‌شد و از حق تعیین سرنوشت آن‌ها و از جمله دخالت در امور محلی خود به شدت ممانعت می‌شد، اما دست‌کم پیروان مذاهب دیگر این حق را داشتند که باورهای‌شان را حفظ کنند. در آن نظام اگر چه رسماً در قانون اساسی، مذهب شیعه اثنی عشری مذهب رسمی کشور بود و در قوانین جزایی، لامذهبی و از جمله فعالیت‌های ضد مذهبی جرم شمرده می‌شد و در این راستا کمونیست‌ها بطور وحشیانه سرکوب می‌شدند، اما اقلیت‌های مذهبی شناخته شده کشور نظیر زرتشتیان، یهودیان، بهائیان، مسیحیان، سنی‌ها، و ... به صرف انجام مراسم مذهبی‌شان مورد آزار و پیگرد قرار نمی‌گرفتند و تغییر مذهب و بویژه خروج از مذهب رسمی جرم تلقی نمی‌شد. ولی بعد از انقلاب ۵۷، جمهوری اسلامی که رسالت خود را تلفیق سیستماتیک دین و دولت و بنابراین استقرار استبداد و توتالیتریزم مذهبی برای شکل‌دهی به "امت واحده" قرار داده بود، ستم مذهبی هم چون ستم ملی بر اقلیت‌های ساکن کشور اعمال شد و حقوق شهروندی آن‌ها لگدمال گشت. یک پیرو مذهب دیگر طبق قوانین شرعی حاکم بر ایران، حق تصرف مقامات مهم دولتی، نظامی، قضایی، و غیره را ندارد. یک فرد غیرمسلمان حتی اگر شایستگی او توسط اکثریت مردم تأیید شود حق رئیس جمهور شدن، وزیر شدن، قاضی شدن و یا بر عهده گرفتن هدایت نیروهای نظامی و انتظامی را ندارد. آن‌ها فقط به اندازه یک یا دو نفر سهمیه تعیین شده (که از قانون اساسی مشروطه بجای مانده) می‌توانند به وکالت مجلس انتخاب شوند و در خارج از این مدار تنگ نمی‌توانند و نباید در جستجوی آرای شهروندان مسلمان و غیره بآیند. قوانین حاکم بر ایران تحت سلطه ولایت فقیه، علاوه بر اشتغال و دولت‌داری، حتی در زمینه ازدواج آزادانه شهروندان کشورمان - در صورت ناهم خوانی مذاهب‌شان - تبعیضات سیستماتیکی اعمال می‌کند. در رأس این بی‌عدالتی، تبعیض ناظر بر تغییر مذهب قرار دارد. یعنی در حالی که پیوستن پیروان دیگر ادیان به اسلام و یا مذهب شیعه مورد تبلیغ و تشویق قرار می‌گیرد، ولی عکس آن اگر اتفاق بیافتد، حکم مرگ در باره‌شان اجرا می‌شود. قتل کشیش حسین سودمند در مشهد و کشیش مهدی دیباج در کرج که هر دو قبلاً مسلمان بودند، نمونه‌ای از این امر است. اما آن چه به جمهوری اسلامی بازهم ویژه‌گی می‌دهد، تبعیض مضاعف در قبال برخی از مذاهب رایج در کشور است. یعنی اگر چه در تحلیل نهایی، همه اقلیت‌های مذهبی کشور زیر مهمیز مذهب رسمی حاکم قرار دارند، ولی برخی از آن‌ها این تبعیض و بی‌حقوقی را بیشتر احساس می‌کنند. مثلاً بهائیان و یهودیان بیشتر از سایر اقلیت‌های مذهبی مورد آزار و سرکوب قرار می‌گیرند. در رابطه با بهائیان، این رژیم اصلاً آن‌ها را به

رسمیت نمی‌شناسد تا بعداً در حق آن‌ها تبعیض روا دارد. بهائیان از آن‌جا که خود از مذهب شیعه انشعاب کرده‌اند، سخت مورد نفرت و کینه فقهای شیعی می‌باشند. به همین خاطر حتی تا امروز نیز به رغم همه فشارهای جهانی، این رژیم - و حتی جناح مدعی اصلاح و تساهل - از پذیرش حق حیات بهائیان خودداری می‌ورزد. در رابطه با یهودیان، کینه سران جمهوری اسلامی علاوه بر ریشه‌های مذهبی، از یک معادله سیاسی نیز آب می‌خورد. و آن جدال این رژیم با دولت اسرائیل است که از آن بعنوان "رژیم صهیونیستی" و گاه "دولت یهود" نام می‌برد. ناگفته پیداست که این جدال نه ناشی از حمایت عمیق و بشردوستانه رژیم اسلامی از حق تعیین سرنوشت ملت فلسطین (که دارای باورهای سیاسی، ایدئولوژیک و مذهبی متفاوتی هستند) بلکه یک جنگ "صلیبی" برای فتح قبیله اول مسلمان جهان (بیت المقدس یا اروشلیم) و شکل‌دهی به یک خلافت اسلامی دیگر در منطقه خاورمیانه است. هم از این روست که رژیم اسلامی در ستیز با رژیم اسرائیل، در لبنان از حزب الله، در مصر از جهاد اسلامی، و در فلسطین از حماس حمایت می‌کند. تحت تأثیر همین منازعه سیاسی-مذهبی که ربطی به آرمان‌های ترقی خواهانه ملل منطقه و از جمله صلح و آزادی برای مردم اسرائیل و فلسطین ندارد، ده‌ها هزار تن از کلییمان کشور همواره بعنوان "جاسوس بالقوه و بالفعل رژیم صهیونیستی" شناخته شده و هر لحظه به بهانه‌های واهی هدف ایذا و آزار بوده‌اند. از نگاه سران رژیم، هر شهروند یهودی ایران، عملاً عضوی از سازمان جاسوسی اسرائیل - موساد - محسوب می‌شود. چرا که به زعم اینان، رژیم اسرائیل یک حکومت یهودی است و بنابراین "طبیعی" است که هر یهودی در هر نقطه جهان دل در گروه آن داشته باشد. و ایداً برایش مهم نیست که بسیاری از یهودیان جهان و از جمله نیروهای چپ و صلح دوست اسرائیل مخالف بسیاری از سیاست‌های صهیونیستی هستند. از این روست که وقتی ۱۳ نفر از یهودیان کشور دستگیر و به اتهام جاسوسی برای اسرائیل در دادگاه شیراز محاکمه می‌شوند، ایداً تعجب کسی را بر نمی‌انگیزاند.

اما این محاکمه جنجالی جدا از ریشه‌های یهودستیزانه، برخاسته از برخی معادلات سیاسی نیز می‌باشد که بی‌ارتباط با جدال جناح محافظه کار رژیم با جناح اصلاح طلب - که در صدد بیرون کشیدن حکومت از انزوای بین‌المللی و گسترش مرادوه با غرب است - نمی‌باشد. سران رژیم از حمایت‌های گسترده دولت‌های غربی از رژیم اسرائیل مطلع‌اند و نیز واقف‌اند که دولت اسرائیل و احزاب افراطی راست در این کشور برای پذیرفتن حق تعیین سرنوشت واقعی ملت فلسطین، سخت نیازمند علم کردن یک لولوی خطرناک بنام جمهوری اسلامی و خطر تروریسم و بنیادگرایی در منطقه هستند تا از این طریق سیل کمک‌های مالی و نظامی غرب را بسوی اسرائیل سرازیر کنند و آن‌ها را در برابر سرکوب حقوق حقه ملت فلسطین به سکوت بکشاند. به همین خاطر

تحریک دولت اسرائیل از طریق دستگیری تعدادی از یهودیان ایران و فشار اسرائیل بر دولت‌های غربی سبب برهم خوردن پروسه نزدیکی دولت خاتمی به "استکبار جهانی" می‌شود. بعلاوه سردهم داران رژیم ولایت فقیه از طریق این منازعه تازه می‌توانند به بیرون مایوس خود در خاورمیانه و جهان عرب بگویند که هم چنان در خط مقدم جهاد مقدس با "رژیم غاصب یهود" ایستاده‌اند و الا اتهام جاسوسی تعدادی کارگر و کسبه یهودی در شیراز مسخره‌تر از آن است که کسی باور کند. رژیم اسلامی با پخش اعترافات تلویزیونی برخی از متهمین - آن هم پیش از آن‌که در دادگاه جرم‌شان ثابت شود - و شکنجه و محاکمه غیرعلنی آن‌ها ثابت کرد که صرف نظر از صحت و سقم اتهامات وارده، قصد به اتمام رساندن سناریوی خود را دارد. اما هم ایرانیان و هم جهانیان با علم بر بیان آدم‌کشی ۱۳ ساله جمهوری اسلامی آگاهند که اعترافاتی از این دست، چگونه گرفته می‌شوند و دادگاه‌های قرون وسطائی این رژیم چگونه دادگاهی هستند.

از این رو صرف نظر از حمایت بین‌المللی گسترده یهودیان و محافل سیاسی و دولتی و نیز نهادهای بشردوستانه در جهان از حقوق شهروندی ۱۳متمم پرونده جاسوسی، وظیفه مردم ایران است که در راستای مبارزه خود با عفریت جمهوری اسلامی و برای آزادی و برابری انسان‌ها - صرف نظر از عقیده، مرام، مذهب، نژاد و ملیت - از حقوق شهروندان یهودی حمایت نموده و ضمن رد صلاحیت بی‌دادگاه‌های این رژیم و افشای شکنجه و آزار متهمین، اهداف سیاسی این محاکمات را فاش کنند. افشای این نیات سیاسی ارتجاعی هم شانس تکرار آن‌ها را در آینده کاهش می‌دهد و هم این مبارزه را به کارزاری برای دفاع از برخی از مهم‌ترین مطالبات پایه‌ای و دموکراتیک مردم کشور نظیر: حقوق شهروندی برابر برای همه ساکنان ایران؛ آزادی بی‌قید و شرط عقیده و بیان؛ آزادی کامل تبلیغات مذهبی و ضد مذهبی؛ جدائی دین و ایدئولوژی از دولت و لغو مذهب رسمی؛ پایان دادن به کلیه تبعیضات قومی، مذهبی، جنسی و سیاسی... پیوند می‌زند. دفاع از ۱۳ یهودی متهم به جاسوسی، دفاع از اعتقاد و عقیده آن‌ها نیست، دفاع از شرف انسانی و حقوق شهروندی آن‌هاست.

تظاهرات ایستاده در لندن

در تاریخ پنجشنبه ۱۸ ماه مه تظاهرات ایستاده‌ای در مقابل دفتر سازمان عفو بین‌الملل در لندن برگزار گردید. تظاهرکنندگان شعارهایی در رابطه با موج جدید سرکوب مطبوعات را فریاد می‌کردند. در پایان این تظاهرات ۳ تن از نمایندگان این حرکت با یکی از مسئولین سازمان عفو بین‌الملل ملاقات کردند و ضمن دادن گزارشی از آخرین رویدادهای ایران، نماینده مذکور قول داد که عفو بین‌الملل اقدامات مقتضی را بعمل خواهد آورد. این حرکت اعتراضی بدعوت سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) واحد انگلستان برگزار گردید.

انفعال فعال

کانون نویسندگان ایران(در تبعید) در بیست و هفتم ماه مه متینگی در شهر کلن آلمان برگزار کرد که گزارش آن در همین صفحه «تک‌برگی راه کارگر» چاپ شده است. این گردهم‌آئی در اعتراض به فتوای اعدام اندیشه که خود را در بازداشت نویسندگان و روزنامه‌نگاران، توقیف نشریات، قتل بیش از بیست شاعر و نویسنده و سانسور حاکم بر کشور که هزاران کتاب را خمیر کرده است، برگزار می‌شد.

ایرانیان عاشق آزادی و مدافع حق آزادی بیان بی‌هیچ حصر و استثناء در این گردهم‌آئی حاضر بودند. اما صحنه این متینگ از گرایشات استخاله‌گرا و اصلاح‌طلب خارج از کشور خالی بود. آن‌ها به توصیه خانمی گوش فرا داده و برای این که این نوع تجمات «آرامش جامعه؟! را به هم نزند و به "خشونت و خشونت طلبی" منجر نشود گردهم‌آئی را تحریم کرده بودند. اما آن‌ها در این اقدام تنها نبودند و توسط چپ‌های فرقه پرست که روزنامه‌ها و مجلات توقیف شده را در مدار "ضدخلق" و نویسندگان و خبرنگاران در بند را از خانواده رژیم ارزیابی می‌کنند، همراهی می‌شدند.

در شرایطی که قدرت‌مداران رژیم اسلامی برای بریدن زبان‌ها و شکستن قلم‌ها آرایش گرفته‌اند، سیاست «آرامش فعال» معنائی جز «انفعال فعال» در برابر کودتای جناح حاکم ندارد. در این لحظات است که میزان پای‌بندی هر نیرو به اولیه‌ترین موازین آزادی و دموکراسی محک می‌خورد؛ آیا باید در شرایطی که قداره‌بندان آزادی‌کشی هر روز یورش تازه‌ای را تدارک می‌بینند، میدان مبارزه را خالی کرد؟

این انفعال عملی، از بی‌اعتقادی نظری به اصل بنیانی «آزادی‌های بی‌قیدو شرط سیاسی» نشأت می‌گیرد. هر دو گرایش منفعل در شرایط کنونی، هم استخاله‌طلبان و اصلاح‌طلبان و هم چپ‌های فرقه پرست، آزادی را مشروط و منوط ساخته و در تفسیرهای محافظه‌کارانه و یا فرقه‌ای (در عمل هم فرقی نمی‌کند که بهانه کدام یک باشد) محبوس می‌کنند! دفاع از آزادی، هیچ اما و اگر را بر نمی‌تابد!

گزارشات آکسیون‌های ایرانیان خارج از کشور علیه موج جدید سرکوب

متینگ کانون نویسندگان ایران (در تبعید) برگزار شد

روز شنبه ۲۷ ماه مه ۲۰۰۰-۷ خرداد ۷۹ در شهر کلن-آلمان به دعوت کانون نویسندگان ایران(در تبعید)، متینگی علیه توقیف روزنامه‌ها، زندانی شدن قلم‌زنان و پیگیری قتل‌های زنجیره‌ای بر پا گردید. در این متینگ که مورد حمایت عده زیادی از ایرانیان قرار گرفت، با اعلام یک دقیقه سکوت از طرف حسن حسام دبیر کانون، در ابتدا شعری از زنده‌یاد محمدمختاری توسط خانم بهار قرائت گردید. سپس نسیم خاکسار دبیر کانون به عنوان اولین سخن‌ران به سخن‌رانی پرداخت، بعد از آن حسین دولت‌آبادی دبیر دیگر کانون دو بیانیه از کانون را که در همین رابطه منتشر شده بود، قرائت کرد. آنگاه منیره برادران در مورد بازداشت خانم‌ها مهرانگیز کار و شهلا لاهیجی سخن‌رانی کرد. به دنبال آن عباس معروفی با خواندن اطلاعیه کانون در مورد انتصاب سعیدمیرهادی به ریاست انجمن قلم آلمان، عکس‌العمل روزنامه کیهان رژیم را در مخالفت با این انتصاب تشریح کرد. آنگاه شعری از زنده‌یاد حمید مصدق قرائت گردید و سپس آقای اسدسیف به سخن‌رانی پرداخت. در قسمت پایانی برنامه، حسن حسام سخن‌رانی کرد و ختم مراسم را اعلام نمود. در فواصل این سخن‌رانی‌ها، شعارهایی که از طرف کانون تهیه شده بود، هم‌راه حاضران واگویی می‌شد. شعارهایی چون: «آزادی اندیشه! همیشه! همیشه!»، «توقیف نه! سانسور نه! زندان نه! آزادی! آزادی!». این مراسم که ساعت ۱۲ ظهر آغاز شده بود تا ساعت ۱۴ ادامه داشت.

گزارش از تظاهرات در شهر هانوفر آلمان

در روز شنبه ۲۰ مای صدها تن از ایرانیان مقیم شهرهای هانوفر، هامبورگ، برمن، گوتینگن، سویگاتو ذر اعتراض به افزایش روز افزون سرکوب آزادی‌ها در ایران، در شهر هانوفر آلمان اقدام به تظاهرات نمودند. تظاهرکنندگان بعد از طی مسافتی در خیابان‌های مرکزی و سردادن شعار در مرکز شهر تجمع نمودند. تظاهرات که با استقبال خوب مردم روبرو شد بعد از دو ساعت با قرائت قطنامه به آلمانی و فارسی پایان یافت.

تحصن استکھلم

یک‌ماه از تحصن ایرانیان شهر استکھلم گذشت. هم‌چنان‌که در گزارش‌های پیشین از این تحصن گفته شد، این حرکت در روز دوم ماه مه هم‌زمان با تحصن دانشجویان در ایران آغاز، و با استقبال گسترده‌ای از جانب ایرانیان و سایر ملیت‌ها روبرو شده است. روز شنبه ۲۷ ماه مه، در بیست و پنجمین روز از این تحصن، متحصنین اقدام به برگزاری یک تظاهرات در میدان اصلی شهر استکھلم نمودند که بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌های گروهی سوئد داشت و گزارش آن از رادیوهای فارسی زبان بین‌المللی نیز پخش شد. تظاهرکنندگان سپس بسوی وزارت امور خارجه سوئد براه افتادند و با تجمع در مقابل ساختمان این وزارتخانه قطع‌نامه این حرکت مبنی بر محکومیت رژیم اسلامی، دفاع از آزادی بی‌قیدو شرط بیان و آزادی زندانیان سیاسی را قرائت نمودند. علاوه بر این نماینده حزب چپ سوئد نیز با حضور در محل یادشده، پیام حمایت حزب متبوع خویش از متحصنین و خواست‌های ایشان را قرائت کرد. نماینده این حزب که سومین حزب پارلمانی سوئد می‌باشد، در سخنان خود هم‌چنین قول داد که تمامی امکانات این حزب را برای انعکاس صدای اعتراض مردم ایران و جلب حمایت از آن‌ها بکار گیرد.

اضافه می‌کنیم که در طول این مدت تعداد بیشماری از سازمانها، نهادها و گروهها از نقاط مختلف جهان با ارسال پیام به متحصنین استکھلم، به اعلام حمایت از این حرکت و خواست‌ها آن پرداخته‌اند. علاوه بر این تعدادی از شعرا، نویسندگان و محققین ایرانی در محل تحصن حضور یافتند و به سخنرانی و یا شعرخوانی پرداختند. از آن جمله جواد کشمیری؛ ناصر احمدی؛ اکبر ذوالقرنین؛ طاهر جام‌برسنگ؛ حسین نوربخش؛ احمدعلوی؛ و هم‌چنین شخصیت‌های معتبر و سرشناس سوئد نیز با حضور در محل تحصن حمایت خویش از متحصنین را اعلام داشته‌اند که از این میان میتوان به نام‌های «آرته روت» دبیر انجمن روزنامه‌نگاران بدون مرز و «الکساندرا پاسکالیدو»

خبرنگار و چهره سرشناس فرهنگی سوئد اشاره کرد.

بنا به گزارش مسئولین تحصن، متحصنین در نشست ۲۸ ماه مه خود تصمیم گرفتند با توجه به موفقیت‌های شایان این حرکت اعتراضی، ادامه‌ی پیگیری خواست‌های حرکت، با توجه به تحولات داخل ایران، تا اطلاع ثانوی تحت نام «دفتر اطلاع و خبررسانی تحصن» ادامه یابد. دفتر اطلاع و خبررسانی تحصن همه روزه از ساعت ۱۰ شب در محل حزب چپ سوئد، محل تجمع، تبادل نظر و برگزاری جلسات فرهنگی، سیاسی، اجتماعی خواهد بود. متحصنین همچنین نهایت سپاس خود را از تمامی حمایت‌گران تحصن اعلام داشتند.

کسیون‌های اعتراضی در گوتنبرگ و مالمو در سوئد

روز شنبه ۲۷ ماه مه هم‌زمان با شهر استکھلم، در شهرهای گوتنبرگ و مالمو سوئد نیز آکسیون‌هایی در حمایت از جنبش دانشجویی و در محکومیت موج سرکوب جدید در ایران برگزار شد. در گوتنبرگ در هوای سرد و بارانی، ده‌ها تن از ایرانیان با تجمع در یکی از میادین اصلی این شهر به تظاهرات پرداختند. در جریان این آکسیون که بدعوت «کمیته همبستگی با مبارزات مردم ایران» صورت گرفت، صدها اطلاعیه در شرح اوضاع ایران در میان عابرین توزیع شد و شعارهایی در محکومیت توقیف روزنامه‌ها و بازداشت نویسندگان و روزنامه‌نگاران و در حمایت از جنبش دانشجویی و دفاع از آزادی‌های بی‌قیدو شرط بیان، قلم و اجتماعات سر داده شد.

کمیته برگزارکننده این آکسیون اعلام داشته است که در هفته‌های آتی نیز هر هفته در روزهای شنبه آکسیون‌های مشابهی را سازمان خواهد داد.

در مالمو فعالین اتحاد چپ کارگری با تهیه یک طومار در محکومیت جمهوری اسلامی و دفاع از آزادی‌های بی‌قیدو شرط سیاسی اقدام به جمع‌آوری نزدیک به ۴۰۰ امضاء نمودند. این طومار قرار است به کمیته ایران پارلمان سوئد ارسال شود.